حوادث کوتاه

قتل فجیع ۲ کودک در سنندج

پدر سنگدل ۲ دختر خردسالش را کشت

دادستان عمومی و انقلاب اسلامی مرکز کردستان گفت: پدر سنگدل بعد از خوراندن داروی خواب‌آور، ۲ دختر سه و هشت ساله خود را به قتل رساند.
محمد جباری شامگاه چهارشنبه اظهار کرد: قاتل ساعت یک بامداد چهارشنبه ۱۴ تیرماه، بعد از انتقال ۲ کودک سه و هشت ساله خود به خارج از شهر در مسیر سنندج- دیواندره آنها را با داروی خواب‌آور نیمه خواب می‌کند.
وی به اختلافات خانوادگی این فرد اشاره کرد و افزود: قاتل ابتدا دختر بزرگ خود را بعد از خوراندن داروی خواب در حالت نیمه‌هوشیار با ضربات متعدد سنگ به جمجمه به قتل رساند.
وی سپس دختر سه ساله‌اش را با خفه کردن به قتل می‌رساند که نتیجه پزشکی قانونی نیز آن را تأیید کرد.
جباری گفت: قاتل سه ساعت بعد و ساعت چهار بامداد، حادثه را به پلیس ۱۱۰ گزارش داده و به جرم خود اعتراف می‌کند.
وی افزود: اجساد این دو کودک معصوم که دچار جمود نعشی شده بود به سردخانه منتقل و مراتب به مقام قضایی و بازپرس کشیک اطلاع داده می‌شود.
جباری گفت: دستور بازداشت قاتل بلافاصله صادر و تحقیقات برای انگیزه قاتل در دست بررسی است.

حمله جوان قداره‌کش به ماشین پلیس در شهرک گلستان

حمله مستانه جوان تهرانی به خودروی پلیس برای او دردسرساز شد.
ساعت ۳ بعدازظهر چهارشنبه ۱۴ تیرماه امسال وقتی آفتاب ظهر تابستان با آخرین توان شهرک گلستان را داغ کرده بود، اهالی به‌دنبال سایه‌بانی برای آرامش بودند.
خیابان خلوت بود و در همان لحظات اقدامات عجیب یک مرد قمه به دست سکوت و آرامش خیابان را بر هم زد.
مرد جوان که یک تی‌شرت سفید پوشیده بود، از مقابل یک قهوه‌خانه در خیابان شروع به حرکت کرد و در خیابان راه افتاد. بعد با قمه‌ای که در دست داشت به چند ماشین که پارک بودند، ضربه زد. سر و صدای او سبب شد اهالی به خیابان بیایند و وحشت زده این مرد قمه به دست را نگاه کنند.
مرد جوان جلوی چشم اهالی محل وقتی به سر کوچه رسید و با یک خودروی پلیس روبه‌رو شد که در خیابان پارک شده بود با قمه شروع به تخریب خودروی پلیس کرد.
مرد جوان بعد از این اقدامات شرارت‌بار خود، از خیابان دور شد اما دقایقی بعد مأموران کلانتری ۱۴۱ شهرک گلستان به سرعت این جوان را که از اهالی همان محل بود، شناسایی و در کمتر از نیم ساعت به اتهام قدرت‌نمایی با چاقو دستگیر کردند. سپس مشخص شد که خودروی کلانتری به‌دلیل نقص فنی مقابل یک تعمیرگاه پارک بوده که این فرد با انگیزه نامعلوم به خودرو حمله کرده است.
سپس با دستور قضایی متهم بلافاصله برای بازسازی صحنه به محل ارتکاب جرم منتقل شد.
متهم در زمان بازسازی اعمال مجرمانه ارتکابی خود به مأموران پلیس گفت:«دقایقی قبل از ارتکاب به این عمل مقابل قهوه‌خانه در خودروی خود نشسته بودم و مشروبات الکلی مصرف کردم، برای همین در حالت طبیعی نبودم و متوجه نشدم که چه کار اشتباهی مرتکب شده‌ام. هیچ چیز از آن دقایق به خاطر ندارم، فقط این را می‌دانم که من با هیچ کس بویژه با پلیس دشمنی نداشتم و تخریب خودروهای مردم و پلیس از روی عمد نبود به همین خاطر پشیمانم و طلب بخشش دارم.»
سپس متهم مقابل چشم پلیس از همه اهالی محل به‌دلیل ایجاد حس ناامنی و رعب و وحشت معذرت‌خواهی کرد.
بنا بر این گزارش، رسیدگی به اتهام این متهم در دستور کار قضایی قرار دارد.

این زن با اجرای نقشه‌های پیاپی شوهرش را کشت

زن جوان در یک قدمی قصاص

با قطعی شدن حکم قصاص زن جوان که با خوراندن قرص‌های مرگ‌آور به شوهرش او را کشته است، وی بار دیگر به اتهام شروع به قتل از خود دفاع کرد. این زن متهم است قبلاً نیز با دستکاری ترمز خودروی شوهرش قصد کشتن او را داشته که ناکام مانده است.

مرگ مشکوک مرد جوان در خانه

رسیدگی به این پرونده از آذرماه سال ۹۹ به‌دنبال مرگ مشکوک یک مرد ۴۲ ساله به نام میثم در خانه‌اش در خیابان پیروزی تهران آغاز شد.
بررسی‌ها نشان می‌داد این مرد بر اثر سکته قلبی جان سپرده اما به خاطر مشکوک بودن مرگ، جسد با دستور قضایی به پزشکی قانونی منتقل شده است. وقتی کارشناسان پزشکی قانونی علت مرگ را نارسایی تنفسی ناشی از مصرف مواد مخدر دست‌ساز اعلام کردند، پرونده رنگ و بوی جنایی به خود گرفت و خانواده میثم از عروس‌شان شکایت کردند و گفتند پسرشان معتاد نبوده و حتی سیگار هم نمی‌کشید.

ادعای بی‌گناهی

بدین ترتیب زن ۳۸ ساله به نام مهناز بازداشت شد اما ادعا کرد دستی در مرگ شوهرش نداشته است.
وی گفت: شوهرم دچاراختلال خواب شده بود و شب‌ها خوابش نمی‌برد. به همین خاطر گاهی به او قرص آرام‌بخش می‌دادم تا راحت بخوابد. در حالی که خانواده میثم شکایت‌شان را پس گرفته بودند، پرونده مختومه و مهناز آزاد شد.

افشای راز جنایت خانوادگی

در حالی که یک سال از این ماجرا گذشته بود، دختر نوجوان قربانی، راز جنایت خانوادگی را فاش کرد. وی که با مادرش قهر کرده و به خانه عمویش رفته بود گفت، مادرش به پدرش قرص‌های مرگ آور را خورانده و او را کشته است.
دختر نوجوان گفت: مادرم شاغل بود و پدرم مخالف کار کردن مادرم بود. آخر هفته‌ها که پدرم خانه بود، همیشه بر سر کارکردن مادرم در بیرون از خانه با هم اختلاف داشتند. مادرم هم برای اینکه بتواند به محل کارش برود، پودری را در غذا یا چای پدرم می‌ریخت که او بخوابد. وقتی من اعتراض می‌کردم با لحن تندی می‌گفت که این پودر داروی تقویتی و ضدکروناست. من شک ندارم آخرین بار هم مادرم به پدرم داروهای مرگبار را خوراند و او را کشت.

اعتراف به قتل شوهر

با افشای این ماجرا، مهناز بار دیگر بازداشت شد و این بار به قتل شوهرش اعتراف کرد.
مهناز گفت: نمی‌خواستم شوهرم را بکشم. من مغازه داشتم و در آنجا لباس می‌فروختم. اما شوهرم مخالف کار کردن من بود. مردی که از مشتری‌هایم بود چند قرص به من داد تا آنها را به شوهرم بخورانم. من هم قرص‌ها را به او دادم اما نمی‌دانستم قرص‌ها کشنده است.
من برای سومین بار قرص را به شوهرم دادم اما او حالش بد شد و جان سپرد.
وی در ادامه رازهای مخوفی را فاش کرد و گفت، قبلاً نیز چندبار قصد داشته است تا شوهرش را سر به نیست کند که ناکام مانده است.
مهناز گفت: قبلاً دوبار برای ادب‌کردن شوهرم نقشه کشیدم. یک بار ۵۰ میلیون تومان پول به دو مرد افغانستانی دادم تا او را گوشمالی بدهند. اما آنها سرم کلاه گذاشتند و بعد از گرفتن پول فرار کردند.

خیانت

دومین بار هم وقتی با پسر جوانی به نام برزو که تعمیرکار بود آشنا شدم، تصمیم به قتل شوهرم گرفتم. برزو می‌گفت من شبیه عشق سابقش هستم. او به من علاقه‌مند شده بود اما وقتی به اختلاف‌های شدید با شوهرم پی برد نقشه کشید تا شوهرم را سر به نیست کنیم. او لنت ترمز ماشین شوهرم را دستکاری کرد تا تصادف کند. اما شوهرم متوجه ایراد در ترمز خودرویش شد و آن را درست کرد. آخرین بار هم سه مرحله به او پودر و ۴ بار قرص خوراندم تا او بی‌حال شود. مردی به نام حامد که از مشتری‌هایم بود، قرص‌ها را به من داد. او می‌گفت قرص‌ها ضربان قلب شوهرم را بالا می‌برد و باعث می‌شود که او سکته کند و هیچ کسی هم به راز مرگش پی نمی‌برد. اما من حرف او را باور نکرده بودم. من فقط قرص‌ها را به شوهرم می‌دادم تا او بخوابد و من بتوانم به محل کارم بروم.

بازداشت همدستان زن شوهرکش

به دنبال اظهارات زن جوان، حامد و برزو نیز بازداشت شدند و جرمشان را پذیرفتند.
بدین ترتیب برای مهناز به اتهام قتل و شروع به قتل، برای حامد به اتهام معاونت در قتل و برای برزو به اتهام شروع به قتل کیفرخواست صادر و پرونده‌شان به شعبه پنجم دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد.

نخستین دادگاه

در ابتدای جلسه رسیدگی به این پرونده، اولیای دم درخواست قصاص را مطرح کردند.
سپس زن جوان در جایگاه ویژه ایستاد و گفت: قبول دارم قبلاً در چند مرحله قصد داشتم شوهرم را بکشم. اما آخرین بار قصد قتل نداشتم و فقط برای اینکه او بخوابد قرص‌ها را به او خوراندم. باور کنید من در مرگ او دخالتی نداشتم. حامد قبلاً چندبار قرص‌ها را به من داده بود و من آنها را به شوهرم می‌خوراندم. قرص‌ها هیچ عوارضی نداشت و فقط باعث می‌شد شوهرم خواب راحتی داشته باشد. اما حامد آخرین بار خودش دوز قرص‌ها را بالا برد و موجب مرگ شوهرم شد. من از این ماجرا هیچ اطلاعی نداشتم.
وقتی حامد روبه روی قضات ایستاد، گفت: مهناز با من درد دل می‌کرد و می‌خواست قرص‌هایی به او بدهم تا شوهرش به خواب عمیق برود.
من هم آخرین بار مثل همیشه به او قرص‌ها را دادم و اصلاً دوز آنها را بالا نبرده بودم.
سپس وکیل برزو به دفاع ایستاد و گفت: موکلم که با قرار وثیقه آزاد است در دادگاه حاضر نشده است. او تحت تأثیر حرف‌های مهناز قرار گرفته و به درخواست این زن ترمز خودروی قربانی را دستکاری کرده بود. او پشیمان است و می‌گوید فریب این زن را خورده است.

حکم قطعی قصاص برای زن شوهرکش

در پایان جلسه قضات وارد شور شدند و با توجه به مدرک‌های موجود در پرونده، مهناز را به قصاص و به خاطر شروع به قتل به ۱۰ سال زندان محکوم کردند. حامد نیز به ۲۵ سال زندان محکوم شد. قضات دادگاه برزو را نیز به خاطر شروع به قتل به ۱۰ سال زندان محکوم کردند.
با اعتراض متهمان به حکم صادره، پرونده در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی قرار گرفت و حکم قصاص مهناز و زندان حامد و برزو تأیید شد. اما قضات دیوان عالی کشور حکم ۱۰ سال زندان مهناز به خاطر شروع به قتل را شکستند تا وی بار دیگر در شعبه هم‌عرض از خود دفاع کند.

محاکمه دوباره زن جوان

با شکسته شدن حکم زندان مهناز، وی این بار در شعبه ۱۳دادگاه کیفری یک استان تهران به اتهام شروع به قتل از خود دفاع کرد.
وی گفت: من وقتی با حامد درددل کردم و گفتم شوهرم اجازه نمی‌دهد به محل کارم بروم، او قرص‌ها را به من داد. من از کشنده بودن قرص‌ها هیچ اطلاعی نداشتم. در ماجرای دستکاری ترمز ماشین شوهرم هم بی‌گناه بودم چون برزو خودش ترمز ماشین شوهرم را دستکاری کرده بود. من بی‌دلیل به ۱۰ سال زندان محکوم شده‌ام. در پایان جلسه قضات وارد شور شدند و مهناز را به ۲ سال زندان به خاطر شروع به قتل محکوم کردند.

امدادگران هلال احمر گلستان فرشتگان نجات شدند

گم شدن دایی و خواهرزاده در مه

زهرا علی هاشمی/ «مثل چوپان دروغگو شده بود. هر مسیری را که پیشنهاد می‌داد تا از آن مهلکه‌ای که گرفتارش شده‌اند نجات پیدا کنند، به در بسته می‌خوردند.»

مسیرهای بن‌بست

گاهی به یک دیواره سنگی عظیم برخورد می‌کردند و در انتخاب دیگر، با یک دره مواجه می‌شدند. از راهی دیگر که وارد می‌شدند به پرتگاهی که منتهی به یک جنگل بزرگ می‌شد می‌رسیدند و از مسیری دیگر، باز به نقطه اول برمی‌خوردند. دایی و خواهرزاده، تک و تنها در نقطه‌ای گیر افتاده بودند که اصلاً هیچ شناختی نسبت به آن نداشتند.
تشنه و گرسنه، فقط چشم امیدشان به ما بود که برای کمک به آنها از راه برسیم؛ غافل از اینکه هیچ لوکیشنی از آنها برای ما در دسترس نبود!

گم شدن دایی و خواهرزاده

ماجرا مربوط به عصر روز جمعه ۹ تیر ماه است که خبر گم شدن دو گردشگر در ارتفاعات پاقلعه رامیان واقع در استان گلستان از سوی نیروهای مردمی به مرکز کنترل و هماهنگی عملیات هلال احمر استان اعلام شد.
مصطفی غلامی، عضو هلال احمر گلستان که مربی نجات در کوهستان و نجات در فضای معلق و ارتفاع نیز هست، در گفت‌وگو با خبرنگار «ایران» در خصوص این حادثه می‌گوید: «دو گردشگر سمنانی- دایی و خواهرزاده- که جوان بودند، با این نیت که قله قلعه میران، با ارتفاع ۲ هزار و ۳۴۲ متر، واقع در استان گلستان را فتح کنند، به این استان سفر کرده بودند. آنها ناگهان به علت شکل‌گیری مه غلیظ، در مسیر گم شدند و حدود ساعت دو بعدازظهر که دیگر نه کوهنوردی در آن منطقه بود و نه حتی چوپانی؛ به طور کامل از اینکه مسیری برای بازگشت پیدا کنند، ناامید شدند.»
او در ادامه می‌افزاید: «آنها نه کوهنورد بودند و نه طبیعت‌گرد؛ فقط دو گردشگر بودند که در اینستاگرام با این قله آشنا شده بودند و فکر می‌کردند به راحتی می‌توانند به بالاترین نقطه کوه برسند؛ غافل از اینکه در نقطه‌ای گیر می‌افتند که هیچ راه پس و پیشی جلوی رویشان نمی‌یابند. در واقع برایشان از هر طرف، راه خروج از آن وضعیت بسته بود.»

تحت تأثیر فضای مجازی

غلامی با اشاره به اینکه آنها آنقدر تحت تأثیر تصاویر فضای مجازی قرار گرفته بودند که حتی یک بطری آب هم همراهشان نبود؛ چه برسد به لباس گرم و تجهیزات کوهنوردی، می‌گوید: «این دو نفر، در ارتفاع دو هزار و دویست متری در مه غلیظ مفقود شده بودند و به سختی می‌توانستند جلوی پایشان را ببینند که بدین ترتیب یک تیم ۶ نفره از امدادگران هلال احمر آزادشهر، برای پیدا کردن این گردشگران اعزام شدند. طی تماس‌های تلفنی که با این دو فرد مفقود شده داشتم، متوجه شدم که خواهرزاده، خیلی ترسیده بود و دایی‌اش، خیلی سعی می‌کرد که به او روحیه دهد. همچنین دایی، دائماً مسیرهای جدیدی برای نجات خودشان پیدا می‌کرد که در نهایت به در بسته می‌خوردند. گاهی به یک دیواره بلند و گاهی به یک دره عمیق می‌رسیدند. در واقع آنها فقط دور خودشان می‌چرخیدند و راهی برای خروج از آن شرایط نداشتند.»

گوش‌های شنوا

این نیروی هلال احمر در ادامه می‌افزاید: «آنها به خوبی به حرف‌ها و نکاتی که پشت تلفن می‌گفتیم گوش می‌دادند. از آنجایی که لوکیشنی از آنها در دست نداشتیم، فقط با تماس‌های تلفنی که هر یک ربع یک بار برقرار می‌شد توانستیم بفهمیم که در چه نقطه‌ای گیر افتاده‌اند. در مکالمات تلفنی در خصوص اینکه از کجا کوهنوردی را شروع کرده‌اند و در مسیر چه چیزهایی دیده‌اند، صحبت می‌کردیم تا بتوانیم قدم به قدم پیش برویم و به آنها برسیم. همچنین ما نقطه به نقطه، با فریاد زدن، اعلام حضور می‌کردیم به امید اینکه آنها صدای ما را بشنوند. حین عملیات، شرایط جوی نیز بهتر شد و با وزش باد، مه کمتر و دید ما بهتر شد. در نهایت، توانستیم آنها را در حالی پیدا کنیم که به شدت تشنه و گرسنه بودند ولی اضطرابشان کمتر شده بود؛ چرا که مطمئن بودند ما می‌توانیم آنها را پیدا کنیم. حدود ساعت یک و نیم بامداد، این عملیات به پایان رسید و آنها را به نقطه‌ای امن رساندیم.»

شرمندگی دایی از خواهرزاده

او در پایان می‌گوید: «دایی خیلی از خودش شرمنده بود و می‌گفت هر کاری می‌کرد که بتواند برادرزاده‌اش را نجات دهد؛ ولی به در بسته می‌خورد و به خودش لقب چوپان دروغگو داده بود چون تمام دلداری‌هایش، بی‌فایده و بی‌نتیجه بود. توصیه من به افرادی که هیچگونه آشنایی نسبت به جایی که قرار است بروند ندارند، این است که حتماً با یک نفر راه بلد، همراه باشند. همچنین لباس مناسب، نوشیدنی و مواد غذایی مناسب کوهنوردی نیز همراه خود داشته باشند و برای خود برنامه زمانی‌ای در نظر بگیرند که تا چه ساعتی می‌خواهند کوهنوردی کنند و بعد از آن، حتماً به محل اقامت خود برگردند.»

وقتی پدر خوابش برد زنگ فاجعه به صدا درآمد

مرگ دردناک کودکی در جاده تاریک

غلامرضا تدینی راد- مشهد / زن و شوهر جوان با چشم‌هایی گریان و ناله‌کنان نام فرزندشان را صدا می‌زدند و اندوه بزرگ پدر و مادر داغدار بالای سر پیکر فرزندشان دل هربیننده‌ای را ریش ریش می‌کرد.
زندگی خود را با عشق و علاقه شروع کردند و خواست خدا این بود صدای کودکی در خانه‌شان بپیچد. چه روز خاطره انگیزی بود؛ زوج جوان از خوشحالی داشتند بال در می‌آوردند.
۹ماه انتظار دوران بارداری با دلهره و اضطراب سرآمد و فرزندشان چشم به جهان گشود. تولد نوزادی پسر به فضای سرد و بی‌روح زندگی آنها امید و طراوت بخشید.
هر روز که می‌گذشت پسرک با شیرین زبانی، مهر خودش را بیشتر در دل پدر و مادر می‌نشاند. این خانواده از هر لحظه زندگی‌شان خاطره‌ای به یاد ماندنی می‌ساختند و روزگار وفق مرادشان بود.
با گرم شدن هوا زن و شوهر جوان تصمیم گرفتند حال و هوایی عوض کنند. با خودروی شخصی دل به جاده زدند و عزم سفر کردند. تماشای طبیعت و تجربه سفر برای پسر کوچک خیلی شیرین و دلچسب بود. تاریکی شب که رسید جاده رنگ دیگری گرفت.
پسرکوچولو چشم از چراغ خودروهای عبوری برنمی‌داشت و گاهی با انگشت اشاره مسیر حرکت نور را دنبال می‌کرد.
غذایش را که خورد پلک‌هایش سنگین شد و در آغوش مادرخوابید.
زن جوان آرام او را روی صندلی عقب خودرو خواباند، نگاهی از ته دل به چهره معصومش انداخت و لبخندی زد. پدر با چشمانی خسته و خمیازه کشان رانندگی می‌کرد. ساعتی گذشت. زن جوان هم خوابش گرفته بود. به همسرش گفت: از صبح رانندگی می‌کنی و خسته شده‌ای، کاش جلوی یک استراحتگاه جاده‌ای توقف کنی.
مرد جوان جواب داد: یک لیوان قهوه، خواب از سرم پرانده، من به رانندگی شب عادت دارم؛ هر موقع خیلی خسته شدم یک جا پارک می‌کنم و می‌خوابم. زن جوان رویش را برگرداند و همان طور که به چراغ‌های دور دست یک روستا خیره شده بود به خواب رفت.
صدای موسیقی از دستگاه پخش خودرو به گوش می‌رسید. مرد جوان به جاده زل زده بود و رانندگی می‌کرد.
ناگهان پلک‌هایش سنگین و در کسری از ثانیه خودرو به سمت شانه خاکی جاده منحرف شد. حادثه وحشتناکی رخ داد. رهگذران شاهد واژگونی خودرو بودند. آنها با وحشت به کمک آمدند و بلافاصله موضوع را به پلیس اعلام کردند.
دقایقی بعد تیم‌های پلیس راه و اکیپ‌های امدادی زن و شوهر جوان را که به خاطر بستن کمربند ایمنی صدمه سطحی دیده بودند از خودروی واژگون شده خارج کردند. اما پیکر کودک در حالی از خودرو بیرون کشیده شد که نفس نمی‌کشید. با پارچه‌ای سفید چهره ماهش را زیر نور مهتاب پوشانده بودند.
تاریکی شب اگر چه اشک شاهدان و رهگذران را در خود محو می‌کرد اما حریف ناله‌های مادر و ضجه‌های پدر داغدار نبود.
آمبولانس پیکر کودک را از آغوش پدر و مادر مصیبت دیده جدا کرد و به سردخانه بیمارستان انتقال داد تا آنها در فردایی تلخ و پس از تشریفات قانونی، پاره تن خود را به خاک سرد بسپارند.